

خطیب ابوالفضل گاذرونی و مولانا عمادلاری در گجرات کسب علوم نموده بود و در توکل شانه عظیم داشت، در آخر تفسیرے نوشته، عربی، مشتمل بر چهار جلد موسوم به منبع العیون، قریب تفسیر کبیر نمود و بغیر آن تالیفات جوامع الکام دارد و قریب پنجاه سال در دارالخلافت آگره به افاده و افاضه علوم دینی گذرانیده، و از آیات کمالات فرزندان صاحب کمال بهم رسانده، که فخر و مستند روزگار بوده اند، مثل ملک الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی و علامی شیخ ابوالفضل و شیخ ابوالخیر و شیخ ابوالبرکات و شیخ ابو تراب در آخر عمر منصبدار حضرت شاهنشاهی گردید - در آخر شهر ذی قعد منہ احدی و الف در لاهور برحمت حق پیوست، "شیخ کامل" ۱۰۰۱ء، "فخر الکامل" تاریخ فوت اوست -

شیخ ابوالفیض فیضی

ولد شیخ مبارک است، در خدمت حضرت خلیفہ الہی نشو و نما یافته و بخطاب ملک الشعرا شرف امتیاز یافت و در فنون شعر ید بیضا داشت و موارد الکام کتاب در اخلاق نوشته، حرف منقوط ندارد و تفسیر کلام الله بکلام عربی نیز بے نقط تمام کرده، موسوم به سواطع الالہام و تاریخ اتمام او تمام سوره اخلاص یافته - علما عصر در خدمت حضرت شاهنشاهی

اعتراض بر تصنیف تفسیر بی نقط کردند علما فحول در عرب و عجم گذشته ، اند و هستند هیچ کدا می مرتکب این امر نگشته ، شیخ فوراً جواب داد که دین و ایمان منحصر بر کلمه طیب است که لا اله الا الله محمد رسول الله ملاحظه نمایند که این خلاصه کلام منقوط است یا غیر منقوط ، علما من حیث المجموع پشت دست نهادند که من بعد با شما در علم مباحثه نیست - دیوان شعر او تا دو هزار بیت است ، و چند کتاب در مثنوی دارد ، چنانچه کتاب نلدمن و کتاب لیلے مجنون وغیره - بموجب حکم حضرت شاهنشاهی خمسہ را جواب گفته - در شعر سر آمد شعرای وقت و در انشا و نثر یگانه و منفرد بود و در علم عربیت و حکمت و طب و دیگر علوم بی همتا گذشته ، و در مکارم اخلاق و انبساط طبع ملکی صفات او را بر روزگار منت بود - این چند بیت متفرق از ان پاک نهاد بر سبیل یادگار قلمی شد -

مژگان مبند چون قدم از دیده میکنی

مردان ره برهنه نهادند پای را

چه دست می بری ای^۱ تیغ عشق اگر دادست

ببر زبان ملامت^۲ گر زلیخا را

نظر فیض چو بر خاک نشینان فکنم

مور را مغز سلیمان رسد از قسمت ما

1 In MS B we have این instead of اے

2 In both MSS there is الف before گر which seems to be wrong. It has been eliminated in the text here.

مشکل که سیل دیده بگردش در آرزوست

طوفان نوح می طلبد آسیای تو

کعبه ویران مکن اے عشق کانجا یک نفس

کہ گہے پس ماتدگان راہ منزل می کنند

تا چند دل بہ عشوہ خوبان گر و کنم

این دل بسوزم و دل دیگر ز تو کنم

سر بر نزد ز باغ امیدم گل مراد

تا کہے ہوس بکارم و حسرت در و کنم

فیضی کند؟ تہی و رہ عاشقی بہ پیش

دیوان خود مگر بدو عالم گر و کنم

معراج صعود خویشتن باید بود

محراب سجود خویشتن باید بود

تواب حریم خویشتن باید گشت

فراش وجود خویشتن باید بود

این غزل من اولہ الی آخرہ مشہور است -

من براہے میروم کانجا قدم نامحرم است

وز مقامی^۲ حرف می گویم کہ دم نا محرم است

ما اگر مکتوب ننوشتیم عیب ما مکن

در میان راز مشتاقان قلم نامحرم است

فیضی قدمی چند ز خود برتر نه
 از خود بدر آ رخت خودی بردر نه
 بر خویش دروا و سنیه ؟ بر دیده بنه
 وانگاه دو صد قفل زمزگان بر نه

فیضی دم پیرست قدم دیده بنه
 گام از مژه می نهی پسندیده
 از عینک شیشه هیچ نکشود ترا
 لختی ز جگر تراش و بر دیده بنه
 در هر بن^۲ موکه می نهی گوش
 فواره فیض اوست در جوش

شخصه نا اهل تاریخ فوت آن عزیز - "شیخ ملحد" یافته - ۹۹۲

شیخ ابوالفضل علامی

خلف صدق شیخ مبارک ست و در جمیع علوم بهره عظیم داشت
 و مظهر جلال اخلاص^۳ و شرایف اوصاف و کمالات کسبی و
 وهبی او از حد حصر بیرون ست، روزگار را به وجود او افتخار بود، قدوه
 حضرت شاهنشاهی و اعتماد دولت و رکن سلطنت^۴ و صاحب نفس
 قدسی و ملکات ملکی بود - خلیفه الخلفا خطاب یافته و تصانیف

1 In MS B the rhyme is نهی
 instead of نه which spoils the metre.

2 In MS B برهر بن

4 In MS B رکن رکین سلطنت

3 In MS B اخلاق

شریفه از نظم و نثر و عربی بسیار دارد - کتاب اکبرنامه که وقایع و فتوحات حضرت خلیفه السی به عبارت نثر فارسی که کارنامه معانی تواند گفت با تمام رسانیده، و تصانیف دیگر مثل عیار دانش و رساله اخلاق و ترجمه مها بهار تبه^۱ از هندی بفارسی نموده، و منشآت ایشان در هند شایع و منتشر است - کسب علوم از پیش پدر نموده و در بدایت حال تنگی معیشت بسیار داشتند، چنانچه روزی شیخ مبارک باهر پنج پسر نزد مخدوم الملک و شیخ عبدالنبی صدرالصدور رفته اظهار عسرت معیشت خود نمودند التماس کردند که اگر یکصد پیگه در مدد معاش مرحمت شود از طرف یومیه خاطر جمع نموده، به افاده علوم دینی پردازد، چون شهرت یافته بود که شیخ مبارک مذهب امامیه دارد و پسرانش هم بد آن مرتکب اند و بعضی میگفتند که با اعتقاد گروهی^۲ مهدویه هستند، مخدوم الملک و شیخ عبدالنبی که کمال تعصب در مذهب اهل سنت جماعت داشتند، شیخ مبارک را با پسرانش به اقبیح وجهی از مجلس بدر کردند و گفتند که اگر ترا تقویت در معیشت می شود رواج مذهب امامیه را خواهی داد - شیخ فیضی را عرق حمیت در جوش آمده گفت که اگر شیخ زاده اصیل، در مذهب صادقانه هستیم نوعی انتقام

1 The Mahabharatha was not translated by Abu al-Faḍl.

2 In MS B بر اعتقاد گروه مهدویه
The Mahdawi sect

از شما برآریم که در تمام هندستان شایع شود۔ اتفاقاً بتقریبی بعد از امتداد ایام در مکتب شاهزاده سلطان سلیم در آمد کرد و جوهر خود را در خدمت حضرت عرش آشیانے ظاہر ساخت و وقت یافته بتقریب جواب نوشتن نامہ عبداللہ خان او زبک والی توران تعریف برادر خورد خود شیخ ابوالفضل علامی نموده، باحضار او امر شد و نوعی جواب نامہ ترتیب داد کہ موردتعمین و آفرین گردیدہ در سلک بند ہائے درگاہ منسلک گشت، و رفتہ رفتہ قرب و حالت در خدمت حضرت عرش آشیانے بہرسانیدہ۔ درین اثنا سال گرہ حضرت خلیفہ الہی بود، ہر لباس خاصہ ایشان زعفران پاشیدہ بودند، شیخ عبدالنبی در غضب آمدہ در روی دیوان عصا بہ حضرت خلیفہ الہی انداخت و بد امن دوات ایشان رسیدہ پارہ شد کہ چرا لباس اہل بدعت و نامشروع پوشیدہ و در آنوقت حضرت عرش آشیانے لباس مسنون می پوشیدند و در جریان امر معروف و نہی منکر نہایت جدوجہد داشتند، حتی اذان خود فرمودہ امامت می کنالیدند، بلکہ جاروب مسجد را می دادند، و این شخص آنحضرت را بسیار تنگ گرفتہ بودند، بادشاہ چون پیش والدہ خود حضرت مریم مکائے کہ از اولاد حضرت زندہ نیل احمد جام بود رفتہ شکایت کردند کہ در روی دیوان عصا بمن زدہ، اگر مدعا امر معروف بود بایستہ در خلوت نصیحت میکردند۔ بیگم گفتند کہ ہوتم از وقوع

این امر در خاطرت گران نیاید ، که مقصود و شیخ اظهار عرض
تجمل خود نبود بلکه اجرای احکام شرعی می کرد ، حق تعالی
شما را از عقوبت اخروی که خلائق اولین و آخرین در روز جزا
جمع می آیند نگاه داشته ، این حکایت تا دور قیامت باقی می ماند
که ملای مفلوک امر معروف با بادشاه عصر چنین نمود - حضرت
خلیفه الهی که کوه وقار بودند به شیخ عبدالنبی چیزه نگفته
نزد شیخ فیضی و شیخ ابوالفضل اظهار این ماجرا کردند ، اینها
به عرض رسانیدند که این همه برداشت اینها از چه مراسم است ، اگر
از روی علم است پس آنچه مایان داریم علم آنها ندارند ، اگر
حضرت تربیت و حمایت مایان کنند ، در مباحثه علم آنها نمی توانند
سبقت کرد - اولاً در باب لباس زعفران که چنین بی ادبیه کرده
اند امروز طعام زعفرانی بآنها بخورانند ، بعده دلائل منقول مایان
واضح خواهد شد - بعد از خوردن طعام زعفرانی شیخ ابوالفضل
به شیخین گفت که اگر زعفران حلال می بود ، چرا حضرت
خلیفه الهی را منع پوشیدن لباس زعفرانی نمودید و اگر حرام
است شما چرا در طعام خوردید که تا سه روز اثر او باقی است
شیخ عبدالنبی عصا بر سر شیخ ابوالفضل زدو باعث ترقی اینها
گردید - هر روز شیخ ابوالفضل مسائل شرعی مشتمل بر رد قول
آنها به سمع شریف آنحضرت میسرانید ، و معامله بجای رسید
که از شیخین پرسیدند که هر چهار مذهب برحق اند ، در

مذهب شافعی سوسوسا رو در مالکی موش و موشک بران می خورند، شا که مذهب حنفی دارید و هر چهار مذهب را قبول دارید بخورید - جواب دادند که طبیعت قبول نمی کند شیخ ابوالفضل جواب داد که درین صورت دین و مذهب از میان برخاست، مدار بر طبیعت است^۱ چنانچه حدیث نبوی است که خذنا صفا ودع ما کدر را عمل باید نمود، یعنی هر چه خوبست^۲ و طبیعت اقبال کند باید کرد و هر چه مکروه طبیعت باشد، از آن مجتنب باید بود - و در روز شرف آفتاب که اجتماع تمامی خوانین بود خراج و جهاز پوشانیده با حجاسی در خاص و عام حاضر آوردند که اگر سواری مرکب و مخلوق سر مستون باشد شا بعمل آورند تا دیگران متابعت شا بکنند - شیخ عبدالنبی جواب داد که فی الواقع مسنون است، اما در هند رواج نیافته و مردم عیب و عار می کنند - شیخ پرهمین معامله آیه و حدیث چند اشتهاه آورد، که کسی ترک سنت نبوی کرد او چنین و چنان است الغرض هر روز ثیقه (؟) ها می بستند و در مجلس عالی آنها الزام می دادند - آخر منحصر بران شد که هر دو عزیز را از هند اخراج کردند، مخدوم الملک در راه مکه مبارکه در گجرات رسیده وفات یافت و شیخ عبدالنبی طواف خانه کعبه مبارکه نموده برگشته در هند آمده جان بجان آفرین سپرد - چون

1 In MS B بر طبیعت شد

2 In MS B خوب باشد

حضرت عرش آشیانی با اهل هند سلوک از روی مهربانی می کرد و پاس خاطر قوم راجپوت را از همه ارجح و ارفع می نمود شیخ نتوانست عنان اختیار حضرت را گرفتار و معامله بجای رسیده که مشهور عالمیانست - آورده اند که شاهزاده سلطان سلیم بحال شیخ توجه نداشتند ، روزی درون خانه شیخ در آمده چهل نفر کاتب را با اجزای قرآن و تفاسیر گرفته بنظر حضرت گذرانیدند حضرت فرمودند که ما را بر دین هند ترغیب کرده خود بمذهب اهل اسلام ثابت قدم ماند - در قرب و حالت شیخ فتوری روی داد ایشان را بدکن فرستادند - درین سفر آن قدر توره و ضابطه بکار برده که مزید بر آن متصور نباشد اولاً در جهل راوتی مسند بجهت شیخ می انداختند و هر روز هزار لنگری طعام خاصگی می کشید که تمامی امرا را طعام می خوردانید و بیرون نه گزی را برپا می کرد که وضع و شریف و اکابر و اصاغر هر کس اشتها داشته باشد که چوری که تمام روز می پختند می خورده باشد، و خود سوی آب و همیشه بست و دو آثار وزنی راتبه طعام داشت ، که میان عبدالرحمن^۱ پسر ایشان پیش پدر سفرچی^۲ می شد و مشرف باورچی خانه که مسلمان باشد نگاه می کرد ، در طعامی که یک مرتبه لقمه

سفرچی 2 In ms. B. میان شیخ عبدالرحمن 1 In MS B

برداشته خورد و باز دست نکرد، آنرا روز دیگر نمی پختند و در
 طعامی که دوبار دست انداخت روز دیگر می پختند و اگر
 احياناً طعام بے مزه پخته باشند خود چیزی ظاهر نمیگردند،
 شیخ عبدالرحمن پسر خود را می خورانیدند، او باورچیان را
 تنبیه می کرد، و روز تحویل حمل نو روز جمیع کارخانجات
 به نظر او می گذشتند، و موجودات نوشته نزد خود نگاه می
 داشت و دفاتر را می سوخت و پارچه مستعمل خود را که تمام
 سال پوشیده بود سوی پائجامه و چرته و لنگوئه که آنرا
 بحضور ایشان می سوختند، باقی همه ملبوسات بنوکران خود
 قسمت میکرد. رزق نو روزی نو و عامل را که به پرکنت می
 فرستاد، بدانتست خود تغیر نمیکرد، خواه خیک باشد و خواه بد
 او را نصایح و موعظه و راه نمونی می کردند و می گفت که
 مردم، حمل بر اخفت عقل ما خواهند کرد که نا دانسته چرا او را
 تربیت کرد و دشنام و ناسزا بر زبان نمیراند و بد کوره و غیر
 حاضری و باز یافتد فروعی در دفتر ایشان نمی شد و این لفظ
 بارگیرداشت، آه مرد می آورد و دست بر زانو می زد که آه چه
 باید کرد - در دکن نوعی سلوک نموده که همه راضی و شاکر
 بودند و شبها خفیه در خانه هر درویشی رفته، نذر و نیاز از
 اشرافیها می گزیرانید و التماس میکرد که برای سلامتی ایمان
 ابوالفضل دعا بکنید - در همان اثنا حضرت خلیفه الهی شیخ را

طلب حضور نمودند که جریده بیاید - شاهزاده سلطان سلیم لاله بیر سنگدیو^۱ بندیلہ را بر تخریب شیخ گذاشته بودند که قابودیدہ او را بکشد - اتفاقاً لاله بیر سنگدیو جماعت کثیر از سوار و پیاده بندیلہ را بدکن فرستاد، آنها ہماہیانہ محقر در سرکار شیخ نوکر شدند و نوکران شیخ پیادہا قدیمی خودہا کہ پیش قرار بودند بر طرف کردہ، قوم بندیلہ سہل البیع را نوکر^۲ حتیٰ جمیع کارخانجات و نوکران شیخ حوالہ آن مردم بودہ اند - روزی کہ بہ قصبہ انتری^۳ شیخ میرسد لاله بیر سنگدیو با جمیعت کثیر برسر شیخ آمدہ محاربہ نمود - تمامی کارخانجات شیخ و اسباب نوکرانش با اہل بازار قوم بندیلہ کہ نوکر بودند، ہاک صاف نزد لاله بیرسنگدیو بندیلہ بردند و شیخ داد مردی و مردانگی دادہ بدرجہ شہادت رسید - سر او را بریدہ بہ الہ آباد بردند و بدن او را در اکبرآباد بردہ دفن کردند چون ضابطہ و برہست سلسلہ علیہ عالیہ چغیہ چنین است کہ اگر شاہزادہ از عالم بقا خرامد صریح بعرض بادشاہ نہ می ساندند، وکیل او رومال نیلے در دست کردہ سلام

1 Elphinstone and some other writers have read this as Narsingh-Deo. The printed edition of the *Tuzuk-i-Jahangiri* also has Narsingh-Deo. See p. 10

2 It appears that کردند after نوکر has been left out inadvertently in MS A In MS B we have نوکر کردند

بکند و به بادشاه بنماید - چنانچه در فوت شاهزاده شاه مراد و شاهزاده دانشاه^۱ ایمنی بعمل آمد حضرت شاهنشاهی اصلاً از فوت شاهزاده‌ها غمگین نگردیده بودند، چون واقعه شهادت شیخ روداد مقربان حضور نتوانستند صریح معروض بار یافتگان نمود، وکیل شیخ همچنان رومال نیلے در دست کرده نموده سلام کرد، بعده حقیقت واقعی را بعرض رسانید^۲ - حضرت ظل^۳ الهی فرمودند که اگر شاهزاده سلطان سلیم را دغدغه بادشاهی می بود، مرا می گشت و شیخ را زنده نگاه می داشت، و بداهته فرمودند که:

* شیخ ما از شوق بیحد چون سوی آمده

ز اشتیاق پای بوسی بی سرو پا آمده

الحال از نسل شیخ با هر شش برادر کسی نیست، و منازل دلکشا که در اکبر آباد کرده بودند در تحت حویلی های سلسله علیه عالیہ اعتماد الدوله در آمد ع

بقا بقای خدایست و ملک ملک خدا

خان اعظم محمد عزیز کوکلتاش تاریخ فوت شیخ یافته

که - ع : تیغ اعجاز رسول الله سر باغی برید (۱۰۱۱) شیخ در خواب با عزیز کوکلتاش گفت که تاریخ فوت من " بنده ابوالفضل " است سه هزار و یازده هجری، چرا در کارخانه الهی حیران مانده - فضل حق وسیع است کسی نا امید نشود -

1 Evidently he means Dānyāl

2 In MS. B. معروض داشت

3 In MS. B. خلیفه الهی

نقلست که روزی عارف حقانی محبوب درگاه سبحانی مقبول بارگاه موالی میان شاه ابوالتمالی قادری مرید و فرزند حضرت شاه داود لاهوری میفرمودند که من از کارهای بد شیخ ابوالفضل انکار داشتم - شبی در خواب می بینم که در مجلس سرورحسب علیه الصلوة والسلام شیخ ابوالفضل را به اقباع و جنبی حاضر آوردند آنحضرت می فرماید که این مرد در حیات چند روز مرتکب افعال گریه شده، اما فضل حق را پایانی نیست، این مشاجرات سبب نجات اعمال سیه او گردیده که مطلقش اینست **«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»** نیکان را به وسیله نیکی سرافرازی بخشید و بدان را به مقتضای کرم خود دلنوازی گنی، حضرت سرورعالم جبه مبارک را بر ردای شیخ انداخته در مجلس نشاندند - رویای میان شاه ابوالتمالی را حمل بر کذب نمی توان نمود و بر فضل الهی **«هُمْ تَعَجَّبُوا بِمَا كُنْتُمْ تُفْعَلُونَ»** چنانچه حدیث واضح نبوی است که شخصی در تمام عمر به فسق و فجور، مسکرات و منہیات گذراند، چنانچه در میان او و جهنم یک و جب می ماند، در آخر کار امری حسنه از او به وقوع آید که مستوجب جنت می شود، و شخصی تمام عمر بروزه و نماز و حج و زکوة و بزه و ریاضت گذراند و در دم **«وَأَسِئْتُ»** از وی حرکتی که به ظاهر می شود که مستوجب بار میگردد - نه کسی بر طاعت خویش نازد و نه کسی از عمل گزیده خود نا امید از

الطاف الہی گردد کہ خواست خواست اوست، کیسے را با خواست او کاری نہ - یفعل اللہ مایشا^۱ و یحکم ما یرید

شاه ابوالمعالی

چون سید زاده از سادات ترمذ کہ بہ صفت حسن و جلال و فہم و ادراک آراستہ بود، حضرت جنت آستانی^۱ بمحمد ہمایون بادشاہ توجہی خاص با او داشتند، چنانچہ او را بعد فونک^۲ آنحضرت دغدغہ و داعیہ سلطنت بہم رسید و خیالات فاسد و سر^۳ او افتادہ آثار پی سعادت از ظاہر شدن گرفت، خان خانان بیرام خان خواست کہ شاہ ابوالمعالی را بقتل^۳ آرد - حضرت خلیفہ الہی^۴ بہ قتل سید زاده پیش از گناہ راضی نشدہ، او را مقید ساختہ حوالہ^۵ عقوقوردی نمودند - مشار الیہ از بدر - رفت و باز بوسیلہ بیرام خان ملازمت نمود - چون بیرام خان رخصت مکہ مبارکہ گرفتہ^۴ اسباب امانت و تمامی امرا را در خدمت حضرت خلیفہ الہی فرستاد - آن مردم در مقام جہجر بشرف ملازمت مشرف شدند - در آن مردم شاہ ابوالمعالی سوارہ خواست کہ حضرت را در یابد، بزخاطر اشرف گران آندہ او را مقید ساختہ حوالہ شہاب الدین احمد خان نمودند - او بعد از چند روز رخصت مکہ^۵ مبارکہ طلبید و بعد از وصول شرف حج باز بدرگاہ حاضر

1 In MS. B. جنت مکانی

2 In MS. B. بعد از فوت

3 In MS. B. بہ قتل رسانید

4 In MS. B. حاصل نمودہ

5 In MS. B. مکہ معظمہ

آمد، که بعد چند روز در روی دیوان، احمد بیگ که از امرای کبار بود کشته گریخت - افواج قاهره بتعاقب او تعیین شدند - شاه سراسیمه شده به حدود کابل رسیده عرضداشت بمه ماه جوجک بیگ^۱ که مادر مرزا محمد حکیم بود فرستاد، و باین بیت مصدر ساخت

مابدین در نه پشه عزت و جاه آمده‌ایم

از ید حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم

ماه جوجک بیگ بمضمون عرضداشت شاه و قوف یافته در جواب این مصرع نوشت - ع : کرم نما و فرود^۲ آ که خانه خانه تست بااحترام تمام شاه را طلبید صبیبه خود را در عقد از دواج او در آورد - شاه مرجع کل و جزوگشته تمام سهمات مرزا محمد حکیم در پیش خود گرفت - جمعی که از ماه جوجک بیگ دل پر کرده داشتند، شاه را برین آوردند که تا بیگم زنده است رواج تو نیست، شاه آن صالحه را به خنجر بیداد کشت، و مرزا محمد حکیم که خورد سال بود در دست خود گرفته^۳ تمامی سهمات را از پیش خود گرفته و حیدر قاسم کوه مرزا که وکیل مطلق مرزا بود به قتل رسانید و برادرش محمد قاسم را مقید ساخت، و تردی محمد خان و باقی خان قاشال و حسن خان و جمعی که با او متفق بودند^۴ مکمل و مسلح شده بر سرشاه ابوالمعالی روان شدند که انتقام بیگم از و کشند - جنگ واقع شده، شاه غالب آمده، بسیاری از طرفین

1 In MS. B. ماه چوچک

3 In MS. B در دست کرده

2 In MS B. شتاب آ

4 In MS. B. نه بودند

کشته شدند، باقی ماند ها رو بهر طرفی نهاده پدر رفتند - محمد قاسم که در بند بود خلاص شده پیش مرزا سلیمان در بدخشان رفت، این حقیقت را معلوم نموده - مرزا سلیمان لشکر را جمع کرده با حرم محترم خود رو بکابل آورد، شاه نیز لشکر آراسته کرده مرزا محمد حکیم را همراه گرفته بکنار آب غور بند برفت، و از طرفین آتش قتال افروخته شد، جمعی از کابلیان که بدست راست ابوالمعالی بودند از بدخشیان شکست خورده رو گردان شدند - شاه ابوالمعالی مرزا محمد حکیم را در مقابله مرزا سلیمان گذاشته خود بمدد آنجماعه رفت - نوکران مرزا محمد حکیم فرصت را غنیمت دانسته مرزا را گرفته از آب گذرانید، پیش مرزا سلیمان بردند - باقی لشکر از مشاهده این حال پراکنده شده هرکس خود را بگوشه کشید، شاه ابوالمعالی چون بجای خود آمد از مرزا محمد حکیم و لشکر او اثری ندید، مضطرب شده راه فرار پیش گرفت - بدخشیان سردر عقب او نهاده در مواضع چهار یک کاران به او رسیده، گرفته بکابل نزد مرزا سلیمان آورده - ایشان ابوالمعالی را بعد سه روز دست و گردن بسته نزد مرزا محمد حکیم فرستادند و بفرموده مرزا او را از حلق کشیده، به قصاص بیگم رسانیدند - آنچه کاشته بود در و یافت -

مرزا شرف الدین حسین

مرزا شرف الدین حسین از نسل خواجه احرار است بمرتبہ امارت رسیده و باز بغی نمود، گرفتار گشت - مدتی در حبس گذرانید

باز خلاص شد، و بحرام خواران مراقبت نموده وفات یافت -

شمس الدین خان اتکه

شمس الدین خان اتکه خطاب خان اعظمی داشت بمرتبه امارت و وکالت رسیده وکیل مطلق العنان گشته و از دست ادهم خان کشته گشت - "دو خون شد" تاریخ است ۱۲۹۵ هـ -

محمد عزیز کوکلتاش

محمد عزیز کوکلتاش ملقب به خان اعظم، بعد از فوت پدر باین خطاب عالی رسید - از نواحی کابل متوطن است، والده مشارالیه دایه حضرت عرش آشیانیست، به وسیله آن مرحومه اتکه خیل چندان استیلا نمود که زیاده از آن کسی در درگاه مقدس از شان و شوکت و کثرت و جمعیت و مزید قرب و منزلت دیگری به قرینه آنها نه بوده - و خاق اعظم در رسوخ دین و اسلام و تعصب در مذهب اهل سنت و جماعت بے نظیر بود چنانچه اکام اجمعین به مقتضای که التماس علی دین ملوکهم را منظور داشته اطاعت اولی الامر در همه وادی کردند، الا خان مشارالیه و میان شهباز خان کنبو که مرتکب بر خوردن خمر و افعال ریش نشدند، و در صوبداوی گجرات از حضرت شاهنشاهی، رنجیده به طوف منکه مبارکه زادها، الله شرفا و تکریماً، با عیال و اطفال و سپاه خود قریب پنج هزار آدم رفت و در مکه و مدینه خرج بسیار نموده نامی گذاشت، از آنجمله خرج روضه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را بر آورد پنجاه نموده زر شریف مکه داده آمده، و فروش و سایه بان و پرده

وسرا پرده نیز بشرح ایضاً و اکثر حجره‌ها را خریده وقف آنجا ساخته ، و با شریف مکه و اهل و عیال آنها آقدر زر و زیور داده که در تحریر راست نیاید ، از آنجا بدرگه مقدس رسید و بنوازشات خسروانه معزز گشت - و صبیبه خود را با شاهزاده سلطان خسرو نسبت کرد ، و در مقام تربیت او شد - چنانچه سلطان خسرو از ابتدای طفلی تا جوانی از رکاب سعادت جد بزرگوار خود حضرت عرش آشیانی جدا نه شده ، و والده شاهزاده همشیره راجه مان سنگه که چهره‌واحه بود - و در بیماری حضرت عرش آشیانی که ناچار سفر آخرت اختیار نمودند راجه مان سنگه و خان اعظام را داعیه آن شد که سلطان خسرو را در زندگی حضرت عرش آشیانی ولی عهد سازند ، با شاهزاده عالمیان سلطان سلیم آن هر دو رکن السلطنت سوی مزاج داشتند - چون ضعف و بیماری به حضرت عرش آشیانی بدرجه کمال راه یافت این ها التماس ولی عهدی سلطان خسرو کردند ، با آن حالت مخمضه قبول نکردند - با آنکه حضرت رضامند نشدند ایشان او را به بادشاهی برداشته می خواستند که در فکر سلطان سلیم شوند ، و آنحضرت بموجب الهم غیبی غایتاً^۲ به فرموده عرش آشیانی ترک رفتن درون قلعه بخدمت پدر بزرگوار خود کرده در حویلی خود که بیرون قلعه داشتند ماندند و متردد بودند و تهیه سفر الیه^۱ در پیش

غالباً 2 In MS. B. شاهزاده سلطان سلیم 1 In MS. B.

داشتند - خان اعظم اهتمام دروازه^۱ هتیا پول را حواله کسان خود نموده و دروازه اکبری به اختیار کسان راجه مان سنگه گذاشته دروازه خضری را با شرکت کسان خود و شیخ فرید بخاری بخشے نمودند - ابن معنی بر طبیعت شیخ فرید گران آمد - سعید خان و مخصوص خان چفته امرای کبار بداعیه ایشان واقف شده به صلاح شیخ فرید به حیلہ از قلعه بر آمده رفته شاهزاده را دیدند و پیغام شیخ فرید رسانیدند که شما به خاطر جمع در حویلی خود باشید ، و پادشاهی مبارک باشد! من هم با اکثر منصبداران متعاقب می‌رسم - الغرض شیخ هم از قلعه بر آمده شاهزاده را دید - خان اعظم و راجه مان سنگه مضطرب گردیده شاهزاده سلطان خسرو را همراه گرفته پیش شاهزاده سلطان سلیم آمدند - ایشان راجه مان سنگه را صاحب صوبه بنگاله و اوژیسه ساخته رخصت بدان صوب کردند - به التماس راجه مان سنگه سلطان خسرو هم رخصت بنگاله شده ، راجه و خان اعظم باز بمنزل خود ها که درون قلعه داشتند در آمدند - آنشب حضرت شاهنشاهی از عالم رحلت نمودند - خان اعظم به غایت متردد خاطر گشته براجه مان سنگه از روی عجز معلوم ساخت که خزانه وافر دارم باربرداری نیست ، فکر

1 According to Hādi, Jāhangir took this step as a precautionary measure. (p. 17.)
Some authorities say that Salim was warned by Akbar himself.

باربرداری نموده مراهم همراه خود به بنگاله ببرند. حتی خان
 سشارالیه ناموس خود را به خانه راجه فرستاد، راجه از عدم
 باربرداری عذرها خواست، راجه باسلطان خسرو از قلعه برآمده
 در دهاند و پوره منزل گرفته، ده لک روپیه که خزانه بادشاهی
 بر آورده در خاص و عام بجهت سلطان خسرو خرمن کرده بودند،
 آنرا هم نتوانست برد، همان جا گذاشته. خان اعظم لاعلاج در
 قلعه مانده در تجهیز و تکفین حضرت عرش آشیانه قیام نموده
 فردای آن راجه مان سنگه باسلطان خسرو بجهت مبارکبادی
 بادشاهی در خدمت حضرت جهانگیر بادشاه آمدند. آنحضرت باز
 سر و پا داده رخصت بدانصوب کردند. در آنوقت حضرت
 شاهنشاهی در گوش سلطان خسرو فرمودند که پدر مهربان را
 گذاشته رفاقت کافر اختیار می نمای^۱. راجه مان سنگه از فحوائی
 کلام دانست، باواز بلند گفت که سلطان جیو؟ اگر خدمت پدر
 بزرگوار خود اختیار می کنی باش، و الانه، بر خیز رفیق ما شو.
 سلطان جواب داد که من در خدمت حضرت می باشم. در سال
 اول جلوس سلطان خسرو گریخت، چنانچه احوال ایشان در جای
 خود ایراد یافته و خان اعظم مطعون و متهم گردید که برهنموی^۱

¹ In MS. B. رفاقت کافر را اختیار می کنی

او سلطان بر آمده - مشار الیه بدین سبب هر روز مورد عتاب و خطاب پادشاهی بود، تا آنکه سلطان خسرو را با حسن بیگ بدخشی^۱ و غیره دستگیر کرده آوردند - حسن بیگ در حضور حضرت زبان درازی بسیار نمود، که نه تنها من رفیق سلطان ام، جمله امرا که در حضور استاده اند همه درین مصلحت شریک اند، علی‌الخصوص میر جمال‌الدین حسین^۲ انجو که دیروز بجهت صلح آمده بود، قول منصب پنج‌هزاری ذات و سوار گرفته رفته، میر با آن شوکت و شان دل از دست داده متردد گشت حتی رعشه در اندام میر افتاد - خان اعظم که آن شب امید حیات نداشت در جرگه امرا^۳ استاده بود عرض کرد عجب از حضرت

1 Some of the modern historians have, relying on the printed text ^۱ of *Tuzuk-i-Jahangiri*, *Akbarnamah*, written this name as Sir Richard Burn (Camb. Hist. of India, vol. IV, p. 157) and Dr Beni Prasad (*History of Jahangir*, third ed. 1940, p. 126) may be mentioned by way of illustration; for the correct name and a brief account of his activities see Blochmaun, *Ain*, vol. I, p. 454., *Khulasat-al-Tawarikh*, (Delhi ed.) p. 443.

2 The میر جمال‌الدین حسین Inju Sayyids originally belonged to Shiraz. Mir Jamaluddin Inju was the author of the well-known dictionary, *Farhang-i-Jhangiri*. He joined Mughul service under Akbar and took part in the Gujarat campaign (See *Akbar Namah*, vol. III, pp. 255, 472 and 546; Also see JRAS, 1868, pp. 12 to 15.

3 In MS B در جرگه استاده بود

خلیفه الهی است که درینوقت سخن این فضول گو را باور میکنند و می شنوند ، او میداند که من از عالم میروم ، جمعی دیگر معتبر و رفیق خود سازم ، درین مصلحت و کنگاشش شریک غالب منم ، دیگر هیچکس گناه ندارد ، هر عقوبت که سزاوار باشد بمن بکنند ، به میر جمال الدین حسین این سخن اصلا مناسبت ندارد حضرت احوال میر را معائنہ کرده مهربانے نموده خاطر او مطمئن ساختند - حضرت خلیفه الهی بے عنایتی در باره خان اعظم می نمودند ، و او هم میدانست که جان بر نیستم ، هر روز کفن پوشیده بدربار آمد ، تا آنکه شبے خان اعظم را با امیرالامرا^۱ در حضور اشرف گفتگوئے و سخنان دوزاکار درمیان آمد و خان اعظم بے ادبے ها بسیار نمود - او را حواله خدمتی ها کردند - حضرت از غسل خانه برخاسته بخلوت تشریف برده ، امیرالامرا و خان جهان که در آن روزها بعرضه آمده و مہابت خان و مقرب خان شیخ حسو^۱ را طلب فرموده گفتند که دیدید گستاخی های خان اعظم را ؟ حالا چه باید کرد - امیرالامرا عرض کرد که توقف در کشتن او از چه ره گزراست - مہابت خان عرض کرد که مرا در کنگاش دخلی نیست ، شمشیر سروہی در کمر دارم ، در کمر او می زنم ، اگر دو پر کند نشود دست مرا بیرند - مقرب خان میانه روی را کار برده ، حضرت خلیفه الهی

1 His name was Shaykh Hasan

برو بر آشفت، که حرف پوست کننده باید گفت - چون نوبت به خان جهان لودی رسید مشار الیه عرض کرد که من حیران بخت و طالع خان اعظم هستم، تا ارض روم و غیره هر جا نام حضرت است نام او هم مشهور است که آنکه هست، دغدغه داعیه بغی ندارد ندارد، حالا بدین تقریب او را بکشند صلاح دولت نیست، زبان زد مردم خاص و عام می شود، او را بر یکی از قلاع متحصن نموده، بعد از چند گاه معدوم سازند - حضرت خلیفه الہی فی الجمله ازان غضب فرود آمدند، و از درون محل سلیمه سلطان بیگم به آواز بلند عرض کرد که بادشاه عالم سلامت جمیع بیگمان در محل جمع آمده اند، اگر حضرت درون محل تشریف ارزانی می فرمایند بہتر، والا نہ، همه ما بیان بیرون آمده شفاعت خان اعظم می نائیم - خان جهان از روی عجز و زاری حضرت را درون محل فرستاد - بیگم ها های گریستند، حضرت عفو تقصیر رو نموده، بہ التماس بیگمان معتاد افیون کہ او نخورده بود بدست خواجہ فراست فرستاده فرمودند کہ اول حبہ چند تو خواهی خورد کہ اورا گمان زہر بر طرف شود، بعدہ او را نوید عفو تقصیرات و جان بخشے او نموده این حبہ های خاصگی را بہ خوردن او دہد - فراست خان چون حبہ ها پیش خان اعظم برد خواست کہ خود ازان حبہ ها بخورد - خان اعظم بزور از خواجہ

فراست دشنام داده گرفت و دانست که زهراست و همه را خورد۔ این معنی که بعرض مقدس رسید او را رخصت خانه کردند، و بخان جهان و مهابت خان و مقرب خان فرمودند که فردا خان اعظم در عیوض خون بهای خود ضیافت کرده، امیرالامرا را طلبید و شماها همراه باشید۔ بعد از فراغ طعام خان اعظم یک لک روپیه از نقد و جنس مهمانی گویان با امیرالامرا گذرانده صاف دل شوند۔ فردای آن حسب الحکم جمیع بزرگان در خانه خان اعظم اجتماع آوردند۔ در وقتی که طعام را در خلوت چیدند و امیرالامرا و جمیع امرائی کبار بر سر سفره نشستند، خان اعظم زبان بتواضع امیرالامرا کشاده می گوید که نواب سلامت شا مهربانی دربارہ ما ندارید، اما پدر مرحوم شما که ملا عبدالصمد مصور باشد درین خلوت خانه که این همه نقش و نگار می بینید همه بدست مبارک خود نموده اند۔ ازین سخن حاضران مجلس را خنده روی داد، خصوصاً خان جهان و مهابت خان از عالم جوانی تاب برداشت نیاورده خنده کنان از آنجا برآمده، و این ماجرا را معروض حضرت داشتند۔ امیرالامرا هم برخاسته بمنزل خود رفت۔ از همان روز حضرت خلیفہ الہی عفو جرائم او نموده به امیرالامرا منع کردند کہ حالا به خان اعظم کاوش ننماید کہ زبان به اختیار او نیست۔ بعدہ بمرور ایام او را به صاحب صوبگی دکن رخصت

فرمودند - از آنجا بهم را نا، کوهی بکومیکی حضرت خدیو زمان شاهجان تعیین فرمودند - چون در اودیپور رانا خان اعظم با مرزا عبدالله پسر خود بملازمت حضرت خدیو زمان رسید صحبت بر او نکرد - مقارن این حال بمساع جلال رسید که خان اعظم راه صلاح را از دست داده بخدمت شاهزاده والا قدر سلوک ناپسندیده پیش گرفته بموجب خود رانجه می دارد - لا جرم خواجه ابراهیم حسین را نزد او فرستاد - احکام مشتمل بر امید و بیم بتقریر مشارالیه حواله شده ، خلاصه مقال آنکه وقتی که او در برهانپور بود این خدمت را به آرزوها التماس کرده و پیوسته در مجالس و محافل می گفت که اگر درین مبارزت کشته شوم شهید میروم و اگر غالب می آیم غازی خواهم بود ، آنچه او از مصالح این کار درخواست کرد از کویک و مدد توپخانه سر انجام یافت ، و بعد ازاں که بر سرکار آمد عرضداشت نمود که بے توجه جلال^۱ افتتاح این عقده دشوار و متعذر می نماید و چون نزول دولت و اقبال^۲ بدارالبرکه اجمیر اتفاق افتاد بالتماس او شاهزاده را باعسکر نصرت قرین بدان صوب شرف رخصت ارزانی داشتند^۳ و مدار مهم^۴ بر عهده کاروانی آن رکن السلطنت حواله شد، منظور نظر مبارک این است که یک چشم زدن از

1 In MS B رایات جلال

2 In MS B موکب اقبال

3 In MS B داشتم

4 In MS B آن مهم